

تجلی ایمان در اعضا و جوارح انسان در روایت امام صادق علیه السلام

الهه هادیان رسانی (عضو هیات علمی گروه قرآن دانشگاه قرآن و حدیث تهران)

hadian.e@qhu.ac.ir

طیبه کریمی (کارشناس ارشد علوم قرآن و حدیث دانشگاه قرآن و حدیث تهران)

Tayebeh.karimi.126@gmail.com

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۰/۲۰ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۱۱/۱۰)

چکیده

ایمان امری درونی و قلبی است که آثار و لوازم آن در اعضا و جوارح انسان نمود می‌یابد؛ زیرا شاخصه اصلی ایمان، تجلی آن در اعضا و جوارح انسان و حفظ اعضا و جوارح از گناه است. در این مقاله ضمن بیان چیستی ایمان و مراحل آن، با بهره‌گیری از یک روایت امام صادق علیه السلام در اصول کافی، به بررسی وظایف ایمانی اعضا و جوارح انسان و عملکرد هر یک از آنها پرداخته‌ایم. در این روایت، امام علیه السلام با استناد به آیات قرآن برای هر یک از اعضا و جوارح بدن، وظایفی را برشمرده‌اند و در ادامه بیان داشته‌اند که رعایت تمامی وظایفی که از سوی خداوند بر اعضای مختلف انسان قرار داده شده، موجب می‌شود انسان به بالاترین مراتب ایمان دست یابد و سهل انگاری در وظایف نیز موجب کسب درجات پائین‌تر ایمان می‌شود تا جایی که انسان را به دوزخ می‌کشاند.

بر اساس این روایت هر کس به هر اندازه خود را متصف به این وظایف کند، به همان میزان، درجه ایمانی خود را بالا برده و هر قدر کوتاهی نماید، درجه ایمانی خود را پایین آورده است. از نوع رویکرد این روایت به دست می‌آید که ایمان، حقیقتی سربانی است که در تمام وجود مؤمن سریان دارد و در نوع عملکرد او به صورت مستقیم، در همه اعضا و جوارحش تأثیر می‌گذارد و برای او تعهد ایجاد می‌کند. در این مقاله جنبه‌های این تأثیر بر اساس روایت مذکور واکاوی شده است.

کلید واژه‌ها: ایمان، تجلی ایمان، اعضا و جوارح، ایمان و عمل، روایت امام صادق علیه السلام



مقدمه

با نگاهی به آیات و روایات روشن می‌شود که هریک بندگان خداوند در مقوله ایمان، در مراتب و درجاتی قرار دارند که بهترین درجات آن شامل معصومین علیهم‌السلام، اولیای خدا و مؤمنین حقیقی است و پایین‌ترین درجه آن شامل کسانی است که به میزان منفعت خود از آن برخوردارند و جایی که منفعتی برای آن‌ها نداشته باشد، ایمان نیز ندارند تا جایی که حتی به کفر آن‌ها نیز منتهی می‌شود. در این نوشتار با بهره‌گیری از روایتی در اصول کافی از امام صادق علیه‌السلام، به تبیین چستی ایمان و چگونگی شکل‌گیری و تأثیر آن بر اعمال و رفتار انسان پرداخته‌ایم و نقش وظیفه ایمانی هر یک از اعضا و جوارح انسان مشخص کرده‌ایم.

در حقیقت سؤال کلیدی این نوشتار این است که چگونه ایمان در اعضا و جوارح انسان عینیت می‌یابد؟

ضرورت و اهمیت پرداختن به این موضوع، در برابر این اعتقاد مرجئه در تعریف ایمان روشن می‌شود که به اعتقاد صرف اکتفا شده و به عمل مشروط نشده است.^۱ متفکران و نظریه پردازان این جریان که در طول تاریخ اسلام به نشر این اعتقاد پرداخته‌اند، همواره کوشیده‌اند با تعریفی دروغین از ایمان، به ترویج این اعتقاد و شبهه‌سازی در این راستا بپردازند و با اصل قرار دادن این تعریف از ایمان که: «الایمان قول و لاعمل» برداشت‌هایی نادرست از دین ارائه دهند و چه بسا روایات اهل بیت علیهم‌السلام از جمله روایت امام صادق علیه‌السلام که در این نوشتار واکاوی می‌شود، در مقابله با این نوع برداشت‌های نادرست از مفاهیم دینی باشد. گرچه در این زمینه روایات فراوان دیگری نیز از ائمه معصومین علیهم‌السلام رسیده است مانند این که «ایمان قول است و عمل» (ابن بابویه، ۱۳۶۲ ش: ۵۳/۱) و یا روایاتی که ائمه علیهم‌السلام به لعن افرادی با تفکر جدایی ایمان و عمل پرداخته‌اند و مانند آن، که همه بیانگر مبارزه و مقابله معصومین علیهم‌السلام با این نوع تفکر انحرافی است (شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹ ق: ۱۶/۲۸۰).

۱. پیشینه پژوهش

در یک دسته‌بندی کلی اگر بخواهیم پیشینه این تحقیق را به سه نوع عام و خاص و اخص تقسیم نماییم، درباره هریک، با توجه به مسئله این پژوهش باید بگوییم:

پیشینه عام: درباره موضوع ایمان، تحقیقات فراوانی در قالب کتاب و مقاله صورت گرفته است که نیازی به ذکر آن‌ها نیست.

پیشینه خاص: درباره مسئله خاص این تحقیق یعنی «ارتباط و تلازم ایمان و عمل» نیز در ضمن برخی پژوهش‌ها، این کار صورت پذیرفته از جمله برخی منابعی که در متن همین نوشتار از آن‌ها بهره برده شده است مانند رساله سیر و سلوک علامه بحر العلوم.

پیشینه اخص: اما درباره پیشینه اخص این پژوهش یعنی تجلی ایمان در اعضا و جوارح انسان بر اساس روایت امام صادق علیه السلام، پژوهشی صورت نگرفته است.

۲. ایمان اعضا و جوارح انسان در روایت امام صادق علیه السلام

در متن این نوشتار از روایتی طولانی در اصول کافی بهره گرفته‌ایم که در آن امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال راوی، به تبیین چستی ایمان و چگونگی شکل‌گیری و تأثیر آن بر اعمال و رفتار انسان پرداخته‌اند و نقش ایمانی هر یک از اعضا و جوارح انسان را مشخص نموده‌اند و این‌که وظیفه ایمانی هر عضو بدن، غیر از عضو دیگر بدن است؛ از جمله این‌که قلب، فرمانده بدن است و سپس وظایف دیگر اعضا از قبیل چشم، گوش، زبان، دست، پا و غیره مطرح شده است که ما، با محور قرار دادن این روایت، به واکاوی و تبیین بخش‌های مختلف آن می‌پردازیم. به دلیل طولانی بودن روایت، تنها به بخش‌های گزیده آن در این مقاله اکتفا شده است.

در ابتدای روایت، چنین آمده است:

أَيُّهَا الْعَالِمُ! أَخْبِرْنِي أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ؟ قَالَ: «مَا لَا يَقْبَلُ اللَّهُ شَيْئًا إِلَّا بِه». قُلْتُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: «الْإِيمَانُ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَعْلَى الْأَعْمَالِ دَرَجَةً، وَأَشْرَفُهَا مَنْزِلَةً، وَأَسْنَاهَا حَقًّا» (کلینی، ۱۴۲۹ق: ۹۰/۳-۹۱)؛

ابوعمر و زبیری می‌گویند به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

ای عالم [بزرگوار]! برترین اعمال نزد خداوند کدام است؟ حضرت فرمود: همان عملی که خداوند هیچ چیزی را جز با آن نمی‌پذیرد. عرض کردم: آن چیست؟ فرمود: ایمان به خدای یکتا، بلندپایه‌ترین و ارجمندترین والاترین اعمال است.

بر اساس این بخش از روایت، نتیجه ایمان به خداوند متعال، نوعی شناخت و علم است که موجب تصدیق قلبی و عمل صالح در انسان می‌شود (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۲۱۳/۷).

اما در ابتدا باید دانست که اصل ایمان به چه معنی است و چه نقشی در اعمال و رفتار انسان دارد؟

۱-۲. مفهوم لغوی و اصطلاحی ایمان

در قرآن کریم ماده «امن» که کلمه «ایمان» مشتق از آن است، حدود ۸۸۰ مرتبه به کار رفته است (عبدالباقی، ۱۳۸۸ش: ۱۱۴-۱۳۰). ابن فارس برای ماده «امن» دو اصل یا ریشه معنایی نزدیک به هم ذکر کرده است: یکی امانت که ضد خیانت است و معنایش سکون و آرامش قلب است و دیگری تصدیق. وی تصریح می‌کند که این دو معنا نزدیک به هم‌اند (ابن فارس، ۱۳۸۹ق: ۱۳۳/۱).

برخی نیز ریشه اصلی این ماده را «امن» و «امان» (به جای امانت) که ضد خوف و وحشت و اضطراب است دانسته‌اند. یعنی انسان به کسی پناه بیاورد که در امنیت کامل او قرار گیرد (فراهیدی، ۱۴۰۹ق: ۳۸۸/۸-۳۸۹) که به نظر می‌رسد استعمال بهتری است زیرا در همه استعمالات این ماده، نوعی خوف زدایی و آرامش وجود دارد (مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ۱۶۴/۱).

در منابعی که معنای تصدیق قلبی درباره این ماده اخذ شده است، کلمه «ایمان» به معنای پذیرش حق خداوند و تصدیق به آن است که در آن سه عنصر وجود دارد: ۱- شناسایی یا تحقیق با اندیشه و دل؛ ۲- اقرار به زبان و بیان کردن آن؛ ۳- عمل کردن با اعضا و جوارح. بنا بر این به سه امر ایمان گفته می‌شود: اعتقاد، صدق گفتار، و عمل صالح. بر این اساس روشن می‌شود پیوستگی اعتقاد و تصدیق قلبی با اعمال انسان در معنای لغوی ایمان نیز توسط برخی لغویون لحاظ شده است. به عبارتی در معنای لغوی ایمان نیز پذیرشی مورد نظر است که بر اعمال و رفتار آدمی تأثیر گذار است. همان‌گونه که راغب، سه حالت موجود در ایمان را برگرفته از همین معنی می‌داند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۹۰/۱-۹۲).

در مجموع می‌توان گفت ایمان برآیند مجموع دو عامل یا دو عنصر است: یکی شناخت و علم، و دیگری اراده و التزام عملی به لوازم آن. بر اساس قرآن کریم، اگر انسان پس از دانستن و علم، هیچ یک از لوازم آن را رعایت نکند، این حالت، «کفر» و «جحود» نامیده می‌شود: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ﴾ (نمل: ۱۴)؛ با آن که دل‌هایشان بدان یقین داشت آن را انکار کردند (مصباح یزدی، ۱۳۹۲ش: ۱۶۷-۱۶۸).

بنا بر این برای سنجش مراتب ایمان می‌توان به میزان التزام عملی افراد توجه کرد. بالاترین مرتبه ایمان این است که صاحب آن به تمام لوازم عملی آن ملتزم باشد. آرامش و اطمینان قلبی که در سایه ایمان ایجاد می‌شود موجب می‌گردد انسان در انجام مسئولیت‌های خویش و تکالیفی که خداوند برای او قرار داده است از جمله ولایت و نبوت و... کوتاهی نکند (مصطفوی، ۱۴۳۰ق: ۱/۱۵۰). بنا بر این روشن می‌شود که ایمان، از سویی نقطه مقابل کفر و از سوی دیگر نقطه مقابل شک و تردید است؛ زیرا در معنای آن امنیت خاطر نهفته است.

۲-۲. ویژگی‌های ایمان

خداوند فطرت انسان را خداگونه آفریده است و در وجود همه انسان‌ها - شامل مؤمن و کافر - ایمان به خدا به صورت فطری نهفته است سپس برای هدایت انسان، رسولانی را ارسال کرده‌است تا انسان به واسطه آن‌ها به سعادت و کمال برسد. چنان‌که آیه شریفه می‌فرماید:

﴿أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ﴾ (بقره: ۲۸۵)

در این آیه منظور از ایمان به خدا و ملائکه، ایمان به غیب است که منبع و مصدر ایمان از آنجا نشأت می‌گیرد؛ زیرا انسان را از حواس حیوانی به سوی ماورای غیب ربوبی وحی و ملائکه خارج می‌سازد.

خداوند در درون همه انسان‌ها ایمان به خود را به صورت فطری قرار داده است و بر این اساس اگر کسی با توجه به فطرت و عقل، به تمام آنچه خداوند دستور داده، عمل کند ایمان حقیقی در درون او متجلی خواهد شد و آن ایمان حقیقی است که در مرحله عمل، از قوه به فعل درآمده و در تمام اعمال او مؤثر خواهد بود (صادقی تهرانی، ۱۳۶۵ش: ۴/۳۸۵).

قرآن کریم در آیه‌ای دیگر بعد از فطری بودن ایمان به خدا در انسان، به اطمینان قلبی اشاره می‌کند و این مطلب که مؤمنین در سایه ایمان به خدا، اطمینان قلبی پیدا می‌کنند، که این اطمینان قلبی برخاسته از همان ایمان فطری است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ﴾ (رعد: ۲۸).

علامه طباطبایی (۱۴۱۷ق) در ذیل این آیه شریفه می‌فرماید:

ایمان صرف ادراک نیست؛ بلکه پذیرش و قبولی خاص از ناحیه نفس نسبت به آنچه درک کرده، هست و آن پذیرش موجب می‌شود نفس در برابر آنچه درک کرده و آثاری که اقتضا دارد تسلیم شود و علامت قبولی آن این است که سایر قوا و جوارح آدمی نیز آن را قبول نموده و مانند خود نفس در برابر آن تسلیم شود مثل کسی که مرتکب کار زشتی می‌شود؛ او خود می‌داند کار او زشت است ولی آن کار را ترک نمی‌کند زیرا زشتی آن را درک کرده اما ایمان به آن ندارد. بنا بر این هدایت از ناحیه خداوند است و زمانی مؤثر است که در فرد ایجاد عمل صالح نماید (۳۵۴/۱۱).

۲-۳. ارکان ایمان

خداوند متعال در آیه‌ای از قرآن درباره ارکان و عناصر ایمان سخن به میان می‌آورد:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ ﴾ (نساء: ۱۳۶)؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پس به خدا و رسول او کتابی که بر پیامبرش فرو فرستاده و آن کتاب آسمانی که پیش‌تر نازل کرده‌است ایمان بیاورید.

نکته مهم در این آیه شریفه، نقش و تأثیر ایمان اول بر ایمان دوم است. یعنی با این‌که مؤمنین یک بار ایمان آورده‌اند، به آنان دستور می‌دهد دوباره ایمان بیاورند و منظور از ایمان اول که همان ایمان سر بسته و اجمالی معرفی شده، همان ایمان به غیب است که مؤمنین با وجود این‌که چیزی را ندیده‌اند اما به آن ایمان آورده‌اند و همین ایمان به غیب موجب شده که ایمان به خدا و رسول و کتاب او را به راحتی بپذیرا باشند و در انجام تکالیف و وظایف خود کوتاهی نکنند (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱۱۲/۵).

پس از معرفی عناصر ایمان، خداوند، نعمت ایمان را برای بندگان خود به بوثه آزمایش می‌گذارد؛ چنان‌که در آیاتی به سنت ابتلای خداوند و جاری شدن این سنت درباره سنجش میزان ایمان انسان‌ها اشاره می‌کند:

﴿ أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتَّزَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا ﴾ (عنکبوت: ۲)؛

آیا مردم گمان کرده‌اند به صرف این‌که بگویند ایمان آورده‌ایم رها می‌شوند؟

خداوند بندگان خود را با توجه به این که می‌گویند ایمان آورده‌اند، امتحان می‌کند تا معلوم شود که ایمان هرکس به چه اندازه حقیقی است. کسی که در برابر این ابتلائات و آزمایش‌های الهی صبر پیشه کند، هرگز از دین خارج نمی‌شود و او مؤمن حقیقی است و در آزمون‌های الهی سربلند خواهد بود ولی کسانی که ایمان آنان ضعیف باشد، در این ابتلائات سرافکنده خواهند شد. بنا بر این خداوند با توجه به امتحانات الهی، ایمان بندگان را درجه‌بندی می‌کند و هرکس را بر طبق درجهٔ ایمانش پاداش و جزا می‌دهد (مغنیه، ۱۴۲۴ق: ۹۲/۶).

۲-۴. توأمان بودن و ارتباط و تلازم میان ایمان و عمل

در ادامهٔ حدیث مورد بحث در این نوشتار، راوی از امام صادق علیه السلام سؤال می‌کند آیا ایمان به گفتار است یا به عمل؟ و امام علیه السلام این گونه به او پاسخ می‌دهند:

قال: قلت: ألا تخبرني عن الايمان أقول هو وعمل؟ أم قول بلا عمل؟ فقال: الايمان عمل كله والقول بعض ذلك العمل، بفرض من الله بين في كتابه (کلینی: همان)؛

عرض کردم: آیا مرا خبر نمی‌دهید از ایمان که آیا ایمان همان گفتار است و کردار، یا گفتار است بدون کردار؟ حضرت فرمود: ایمان تماما کردار است و گفتار، بخشی از آن کردار می‌باشد.

همان گونه که در حدیث شریف ملاحظه می‌شود، ایمان در انسان زمانی ارزش پیدا می‌کند که در اعمال و رفتار انسان هویدا شود. قرآن کریم با اشاره به این مطلب می‌فرماید:

﴿يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ أَمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا﴾ (انعام: ۱۵۸)؛

بعضی نشانه‌های پروردگارت بیاید روزی که پاره‌ای از آیات پروردگارت بیاید کسی که از پیش ایمان نیاورده یا در مدت ایمان خویش کار خیری نکرده ایمان آوردنش سودش ندهد.

بنا بر این ایمان زمانی که همراه با عمل باشد اثر دارد، و اگر کسی از روی اضطراب و اجبار، یعنی در زمان نزول عذاب الهی یا مواجه شدن با مرگ ایمان بیاورد؛ ایمان او فایده ندارد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۳۸۷/۷).

پیوستگی ایمان و عمل در قالب بیان صفات مؤمنین در آیات و روایات فراوان دیده می‌شود. به‌عنوان مثال آیات ابتدایی سوره مؤمنون که بیانگر صفات مؤمنین مانند خشوع در نماز، اعراض از لغو، محافظت بر نماز و... است، و نیز در میان روایات فراوان در این باب، می‌توان به روایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در آن تعداد زیادی از صفات مؤمنین بیان شده‌است اشاره کرد؛ صفاتی مانند آن که مؤمن در امور دنیا راست‌گو، دارای قلبی رازنگهدار، رعایت‌کننده حدود الهی، دربردارنده علم و دانش، دارای عقلی هوشمند و سرشار، اهل جود و بخشش، قلبی سالم، صبری استوار، یقینی قوی، بذل‌کننده مال و... است (نوری، ۱۴۰۸: ۱۱/۱۷۴-۱۷۵).

علامه بحرالعلوم در کتاب سیر و سلوک خود، پس از بیان مفهوم ایمان، به تبیین تفاوت میان اسلام و ایمان و مراتب هریک از آن دو پرداخته‌است. ایشان ضمن پرداختن به رابطه اسلام و ایمان، کارکرد ایمان را در اعضا و جوارح انسان تبیین می‌کند (بحرالعلوم، ۱۴۱۲ق: ۸۲-۹۵). ایشان در ادامه بحث نیز شرح تفصیلی طریق و کیفیت سیر الی الله را مطرح کرده‌است.

در این رساله، برای سیر و سلوک الی الله و پیمودن راه قرب به پروردگار، عوالم چهارگانه و به تعبیر دیگر، چهار منزلگاه مهم ذکر شده‌است: ۱- اسلام ۲- ایمان ۳- هجرت ۴- جهاد. و برای هر یک از این عوالم چهارگانه، سه مرحله ذکر شده‌است که مجموعاً دوازده مرحله می‌شود که پس از طی آن‌ها، سالک الی الله وارد عالم خلوص می‌گردد.

نکته مهم در این جا، ارتباط میان هر یک از این مراحل - از همان مراحل ابتدایی - با عمل است چنان‌که در منزل اول که به تعبیر ایشان «اسلام اصغر» است، منظور از آن، اظهار شهادتین و تصدیق به آن در ظاهر و انجام وظایف دینی است. و در منزل دوم که «ایمان اصغر» است و آن عبارت است از تصدیق قلبی و اعتقاد باطنی به تمام معارف اسلامی؛ و منزل سوم که اسلام اکبر است و آن عبارت است از تسلیم در برابر تمام حقایق اسلام و اوامر و نواهی الهی. تا منازل و مراحل بعدی که هر یک در سیر و سلوک از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است (همان).

این منازل که پیمودن آن‌ها با مراتب ایمان ارتباط دارد یعنی تقویت مراتب ایمان توسط انسان موجب پیمودن هر یک از این منازل توسط سالک می‌شود و به تبع آن، رفتار انسان، شکل الهی می‌گیرد، با موضوع مورد پژوهش ما ارتباط وثیقی دارد.

گفتنی است در میان عرفا، منازلی چند برای رسیدن به خداوند مطرح شده است. برخی از آن‌ها این منازل را هفت منزل و برخی صد منزل و برخی تا هزار منزل دانسته‌اند. از جمله خواجه عبدالله انصاری که کتاب صد میدان را در این زمینه تألیف کرده است (انصاری، ۱۳۸۸).

۲-۵. درجات و مراتب ایمان

بخش بعدی حدیث، به مراتب ایمان اشاره می‌کند که شامل ایمان ناقص، کامل و اکمل است. قُلْتُ: صِفَةُ لِي جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَتَّى أَفْهَمَهُ. قَالَ: «الْإِيمَانُ حَالَاتٌ وَدَرَجَاتٌ وَطَبَقَاتٌ وَمَنَازِلٌ؛ فَمِنْهُ التَّامُّ الْمُنْتَهَى تَمَامُهُ، وَمِنْهُ النَّاقِصُ الْبَيْنُ نَقْصَانُهُ، وَمِنْهُ الرَّاجِحُ الزَّائِدُ رُجْحَانُهُ» قُلْتُ: إِنَّ الْإِيمَانَ لَيَتِمُّ وَيُنْقُصُ وَيَزِيدُ؟ قَالَ: نَعَمْ (کلینی، همان)؛

راوی می‌گوید: عرض کردم: قربانت گردم، ایمان را برایم توصیف کنید تا بفهمم، فرمود: ایمان حالات و درجات و طبقات و منازل دارد؛ گونه‌ای از آن تمام تمام است، و گونه‌ای ناقص که نقص آن آشکار است، و گونه‌ای برجسته که رجحان و برجستگی زیاد دارد. گفتم: آیا ایمان هم تمام و ناقص و زاید دارد؟ فرمود: آری. بر اساس حدیث، ایمان سه مرتبه دارد؛ شامل تام و ناقص و اکمل که نسبت به درجات ایمان و مراتب نزدیکی و قرب به خداوند دسته‌بندی شده است. مراد از ایمان تمام در این حدیث، درجه پیامبر و اوصیای ایشان است و کمترین مراتب ایمان شامل کسانی می‌شود، که در درجه پایین‌تر ایمان قرار دارند (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۲۱۵-۲۱۷).

اولین مرحله ایمان، ایمان به غیب است. غیب خلاف شهادت است یعنی چیزی که از حواس و درک آدمی خارج است مانند خداوند و آیات قرآن و وحی قرآنی که از حواس ما غایب هستند. در آیاتی از قرآن کریم نیز که به این مرتبه اشاره شده، منظور از ایمان به غیب این است که انسان خود را محدود به این عالم مادی نکند و نگاه خود را وسعت دهد و خود را متعلق به عالمی بهتر از عالم ماده بداند. یعنی خداوند در درون انسان، علاقه و محبتی از خود قرار داده است که موجب می‌شود انسان به علت روح خداجوی خود به آموزه‌هایی که از طرف او به وسیله انبیا فرستاده شده معتقد شود و ایمان بیاورد (طباطبایی، ۱۴۱۷ق: ۱/۴۶).

بنا بر این در اولین قدم، انسان بر اساس گرایش فطری خود، ایمان به غیب می‌آورد. این همان است که در کتاب علامه بحرالعلوم تحت عنوان منزل ایمان اصغر تعبیر گردید که در



مراحل و منازل بعد، تجلی ایمان در اعضا و جوارح، یعنی مرحله اطاعت از اوامر و نواهی و سپس رسیدن به شوق و رغبت آغاز می‌گردد (بحرالعلوم، ۱۴۱۲ق: ۸۲-۹۵).

بر اساس آنچه بیان شد، روشن می‌شود که ایمان افراد رتبه‌بندی دارد. این مراتب با مثالی این چنین قابل تبیین است: اگر از فردی خواسته شود که کاری را برخلاف قانون و مقررات انجام دهد و نرخی نیز به عنوان رشوه برای او تعیین شود، در این صورت اگر او پیشنهاد داده شده را بپذیرد یا این که با نرخ بیشتری راضی به انجام آن کار شود، میزان ضعف و زیادت ایمان او مشخص می‌گردد. بنا بر این تجلی ایمان در افراد با توجه به رتبه‌بندی ایمان آن‌ها معلوم می‌شود و از پایین‌ترین درجه ایمان تا بالاترین درجه که ایمان انسان کامل است رتبه‌بندی می‌شود.

۲-۶. تجلی ایمان در اعضا و جوارح انسان

بخش دیگری از روایت امام صادق علیه السلام به مسئله تجلی و ظهور ایمان در اعضا و جوارح انسان اشاره می‌کند؛ و این مطلب که ایمان در اعضای انسان پخش می‌شود و هر عضو انسان، وظایفی مخصوص به خود را دارد:

قُلْتُ: كَيْفَ ذَلِكَ؟ قَالَ: «لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ، وَقَسَمَهُ عَلَيْهَا، وَفَرَّقَهُ فِيهَا؛ فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَقَدْ وُكِّلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بَعِيرٌ مِمَّا وُكِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا، فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ وَيَفْقَهُ وَيَفْهَمُ، وَهُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ الَّذِي لَا تَرُدُّ الْجَوَارِحُ وَلَا تَصُدُّ إِلَّا عَنِ رَأْيِهِ وَأَمْرِهِ (كلینی، ۱۴۲۹ق: ۹۱-۹۲)؛

عرض کردم: این امر (مراتب ایمان) چگونه است؟ فرمود: خداوند ایمان را بر اندام‌های فرزندان آدم واجب ساخت، و آن را بر آن‌ها پخش کرد و برای هر یک بخشی قرار داد. بدین‌گونه هیچ اندام و عضوی نیست جز اینکه ایمانی ویژه، غیر از ایمان اندام‌های دیگر دارد. از آن جمله است قلب آدمی که با آن تعقل می‌کند و می‌فهمد. و آن امیر بدن او است. و اندام‌ها هر کاری کنند همه به رأی و فرمان قلب است.

۲-۷. وظایف ایمانی اعضا و جوارح انسان

در ادامه حدیث، به معرفی اعضا و جوارح انسان می‌پردازد و وظایف هر عضو به صورت مشخص بیان شده است:

وَمِنْهَا عَيْنَاهُ اللَّتَانِ يَنْصِرُ بِهِمَا، وَأُذُنَاهُ اللَّتَانِ يَسْمَعُ بِهِمَا، وَيَدَاهُ اللَّتَانِ يَنْطِشُ بِهِمَا، وَرِجْلَاهُ اللَّتَانِ يَمْشِي بِهِمَا، وَفَرْجُهُ الَّذِي الْبَاهُ مِنْ قِبَلِهِ؛ وَلِسَانُهُ الَّذِي يَنْطِقُ بِهِ، وَرَأْسُهُ الَّذِي فِيهِ وَجْهُهُ، فَلَيْسَ مِنْ هَذِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَقَدْ وُكِّلَتْ مِنَ الْإِيمَانِ بغير مَا وُكِّلَتْ بِهِ أُخْتُهَا بِفَرَضٍ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ اسْمُهُ يَنْطِقُ بِهِ الْكِتَابُ لَهَا وَيَشْهَدُ بِهِ عَلَيْهَا (همان)؛

و از جمله اندامها است دو چشمان او که با آنها می بیند، و گوشها که با آنها می شنود، و دستها که با آنها نیروی خود را به کار می برد، و پاها که با آنها راه می رود، و فرجی که شهوتش از جانب اوست، و زبان که با آن سخن می گوید، و سر که چهره وی در آنجای دارد. پس هر یک از این اعضا وظیفه ایمانی اش غیر از وظیفه ایمانی عضو دیگر است، طبق دستوری که از خدای متعال رسیده و قرآن به آن ناطق و گواه است.

۲-۸. وظیفه ایمانی قلب

سپس در معرفی وظیفه ایمانی هر یک از اعضا، نخستین عضو را قلب معرفی کرده اند. در این جا درباره اهمیت قلب و ایمان قلبی اشاره می نماییم که منظور از قلب، روح و عقل و نفس ناطق است که بر قوه ممیزه بین حق و باطل اطلاق می شود. قلب امیر بدن است و بر تمام اعضا و جوارح دیگر حکومت می کند و تمامی اعضای انسان، به امر و رأی و تدبیر او عمل می کنند (مازندرانی، ۱۳۸۲ق: ۱۰۲/۸). از این جا اهمیت قلب و نقش ایمانی آن در تأثیرگذاری بر ایمان دیگر اعضا و جوارح انسان وظایف ایمانی آنها روشن می شود.

فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ، فَأَلْفَرَارُ وَالْمَعْرِفَةُ وَالْعَقْدُ وَالرِّضَا وَالتَّسْلِيمُ بِأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، إِلَهًا وَاحِدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ... فَذَلِكَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَ الْمَعْرِفَةِ، وَهُوَ عَمَلُهُ، وَهُوَ رَأْسُ الْإِيمَانِ (همان: ۹۲-۹۳)؛

ایمانی که خدا بر قلب واجب فرموده، اعتراف است و شناخت و اعتقاد و رضا و تسلیم به اینکه خدایی جز الله نیست، او یگانه است و بی شریک، و سزاوار پرستش و یکتا اوست، و او را همسر و فرزندی نیست، و این که محمد بنده و فرستاده اوست.

در ادامه حدیث، امام علیه السلام به آیاتی از قرآن کریم، در این خصوص، اشاره می‌فرمایند (رعد: ۲۸؛ نحل: ۱۰۶؛ مائده: ۴۱؛ بقره: ۲۸۴) و این آیات را در بیان اقرار و معرفتی می‌دانند که رأس ایمان است و خداوند بر قلب واجب کرده است.

گفتنی است با توجه به پیوند دو ثقل اکبر و اصغر و توجه پیشوایان الهی به قرآن در تمام امور مربوط به تربیت و تعلیم انسان‌ها، بسیاری از روایات، از مفاهیم و الفاظ قرآنی نشأت گرفته‌اند و به نوعی از آن تأثیر پذیرفته‌اند؛ که به طور کلی می‌توان به دو نوع تأثیرپذیری از قرآن در کلمات معصومین علیهم السلام اشاره کرد: تأثیرپذیری آشکار (مستقیم) و تأثیرپذیری پنهان (غیرمستقیم) (خیاط، ۱۳۹۲ش: ۵۳).

مقصود از تأثیرپذیری مستقیم یا آشکار، این است که برخی الفاظ و عبارات قرآنی را بدون هیچ‌گونه تصرفی و یا با اندک تغییری در کلام خود می‌آورد، مانند روایت مورد بحث، و بدین شکل در اثنای کلام خود به بیان آموزه‌ها و معارف قرآنی می‌پردازد (همان: ۸۷؛ راست‌گو، ۱۳۷۶ش: ۳۰).

در بخش‌های گوناگون روایت مورد بحث، این نوع تأثیرپذیری آشکار به صراحت دیده می‌شود.^۲

این بخش از حدیث بیانگر این نکته است که ایمان، باید در قلب انسان از طریق شناخت توحید و رسالت نفوذ کند؛ به گونه‌ای که آن را تصدیق کند و در آن ثابت بماند. زمانی که ایمان این گونه در انسان نفوذ نماید؛ او به تقدیر خداوند راضی خواهد بود و هر مسئله‌ای را که در زندگی برایش رخ دهد از ناحیه محبوب خود می‌داند. مسائلی مانند مرگ، حیات، فنا، بقا، فقر، غنا، اقبال و ادبار دنیا. زیرا او در واقع خود را تسلیم محض کرده و راضی به هر آن چیزی است که مخالف یا موافق با طبع او باشد (مازندرانی، ۱۳۸۲ق: ۱۰۲/۸-۱۰۳). البته همان‌گونه که بیان شد، ایمان دارای شدت و ضعف است که بر اساس مراتب آن در قلب انسان، به همان اندازه در کارهای انسان مؤثر خواهد بود.

۹-۲. وظایف ایمانی زبان

این بخش از حدیث به عضو زبان اشاره می‌کند و این نکته که بیشترین وظیفه ایمانی، شامل همین عضو انسان است زیرا عاقبت، انسان را بهشتی یا جهنمی می‌کند:

وَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ الْقَوْلَ وَالتَّعْبِيرَ عَنِ الْقَلْبِ بِمَا عَقَدَ عَلَيْهِ وَأَقْرَبُ بِهِ؛ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: ﴿وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا﴾ (بقره: ۸۳)... فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ وَهُوَ عَمَلُهُ (همان: ۹۳)؛

و خدا بر زبان واجب کرده است که آنچه را قلب به آن معتقد و معترف است بگوید و ابراز دارد؛ چنان که در قرآن کریم می فرماید: «به مردم سخن نیکو گوید» و این عملی است که خداوند بر زبان واجب کرده و عمل زبان همین است.

در روایت شریف مذکور، عبارت «التَّعْبِيرُ عَنِ الْقَلْبِ» از باب ذکر خاص بعد از عام، پس از عبارت «القول» آمده است و این به جهت اهمیت «تعبیر از قلب» به عنوان مهم ترین نقش زبان است. به عبارتی امام معصوم علیه السلام بیان می دارند که خداوند بر زبان سخنانی را واجب کرده (القول) که به صورت ذکر عام در ابتدای روایت آمده است (فَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ الْقَوْلَ)، اما به صورت خاص نیز، یکی از وظایف زبان را تعبیر از قلب و معتقدات قلبی دانسته است (والتَّعْبِيرُ عَنِ الْقَلْبِ) یعنی: «فَرَضَ اللَّهُ عَلَى اللِّسَانِ التَّعْبِيرَ عَنِ الْقَلْبِ» (به صورت خاص).

پس از این مطلب روشن می شود که عطف عبارت «التَّعْبِيرُ عَنِ الْقَلْبِ» بر «القول» از باب تفسیر آن نیست و وجه تفسیری ندارد؛ بلکه از باب ذکر خاص بعد از عام است. زیرا حمل آن بر تفسیر و به عبارتی تفسیری دانستن عبارت دوم، علاوه بر آن که خلاف ظاهر است دو اشکال نیز پیدا می کند: نخست آنکه، آنچه را خداوند متعال بر زبان واجب ساخته، منحصر به تعبیر زبان، از امور قلبی نیست؛ بلکه بسیار بیشتر از آن است که حتی بتوان آن ها را شمارش نمود و دوم آن که تفسیری دانستن آن، با این استشهاد امام معصوم علیه السلام به آیه شریفه (بقره: ۸۳)، مناسب نیست. زیرا این آیه شریفه تنها دلالت بر تعبیرات زبان از قلب نمی نماید و به عبارتی بسیاری از مصادیق نیکو سخن گفتن با مردم، تعبیر زبان از قلب نیست. بنا بر این در این جا به دو نکته اشاره می کند: یکی سخن گفتن با زبان به صورت عام، و دیگر تعبیر از قلب، که در قالب الفاظ به صورت خاص، اعتقادات قلبی را بیان می کند (مازندرانی، ۱۳۸۲ق: ۱۰۳-۱۰۴).

قرآن کریم در جایی به نکته ای لطیف چنین اشاره می کند که خداوند در قیامت ابتدا بر دهان های کفار مهر می زند و آنگاه تمامی اعضای آن ها به نطق در می آید و دیگر کفار به مجادله نمی پردازند و حقیقت برای همه روشن می شود. زیرا تا زمانی که زبان کار می کند، کارهای انسان

و عمل دیگر اعضا و جوارح انسان را توجیه می کند اما زمانی که بر آن مهر زده شود، دیگر اعضا به سخن در می آیند و به کارهای خود شهادت می دهند:

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾
(یس: ۶۵):

امروز بر دهانشان مهر می نهیم، و دست هایشان با ما سخن می گویند و پاهایشان کارهایی را که انجام می دادند شهادت می دهند.

۲-۱۰. وظایف ایمانی گوش

امام علی^{علیه السلام} در ادامه حدیث، واجبات و محرماتی را که خداوند برای عضو گوش معین کرده است، با توجه به آیات قرآن، بیان می دارند:

وَفَرَضَ عَلَى السَّمْعِ أَنْ يَتَنَزَّهَ عَنِ الْإِسْتِمَاعِ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ، وَأَنْ يَعْزِضَ عَمَّا لَا يَجِلُّ لَهُ مِمَّا نَهَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَنْهُ، وَالْإِضْغَاءَ إِلَى مَا أَسْحَطَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَقَالَ فِي ذَلِكَ: ﴿إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يَكْفُرُ بِهَا وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ﴾ (نساء: ۱۴۰) فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى السَّمْعِ مِنَ الْإِيمَانِ (همان: ۹۴):

و بر گوش واجب ساخته که از شنیدن آنچه خدا حرام کرده دوری گزیند و از آنچه خدای عزوجل نهی فرموده و برای او حلال نیست، و از شنیدن آنچه خدا را به خشم آورد، روی گردان شود.

در ادامه روایت به آیاتی از قرآن کریم درباره وظایف ایمانی گوش تصریح شده است. در این بخش از حدیث، شنیدنی های حرام از جمله غنا و غیبت و مانند آن ها بیان شده است.

۲-۱۱. وظایف ایمانی چشم

در بخش بعد به وظایف ایمانی چشم اشاره می کند:

وَفَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَأَنْ يَعْزِضَ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَا يَجِلُّ لَهُ، وَهُوَ عَمَلُهُ، وَهُوَ مِنَ الْإِيمَانِ... قَالَ: كُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ مِنْ حِفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنَ الرَّئِي إِلَّا هَذِهِ الْآيَةَ: فَإِنَّهَا مِنَ النَّظَرِ. ثُمَّ... فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْعَيْنَيْنِ (همان: ۹۵):

و بر چشم واجب کرده که به آنچه خدا دیدن آن را حرام کرده است ننگرد، و از آنچه خدا نظر به آن را نهی کرده است و حلال نیست اعراض کند؛ و این عمل چشم است و ایمان چشم، چنان که قرآن کریم می‌فرماید: به مؤمنان بگو که چشم‌های خود را فرو گیرند. (در این بخش از روایت نیز به آیاتی از قرآن کریم در این زمینه تصریح شده است) (زیبیری (راوی) گوید: در اینجا امام صادق علیه السلام چنین افزود): هر چه در قرآن درباره نگاه‌داری اندام نهان (فرج) آمده مقصود حفظ از زنا است، جز در این آیه که مقصود نگاه است. این است آنچه خدا بر دو چشم واجب فرموده است.

۲-۱۲. وظایف ایمانی دست و پا

در ادامه حدیث به وظایف ایمانی دست و پا اشاره شده است:

وَفَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْبَيْدِينَ أَنْ لَا يُبْطِشَ بِهِمَا إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ، وَأَنْ يُبْطِشَ بِهِمَا إِلَى مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، وَفَرَضَ عَلَيْهِمَا مِنَ الصَّدَقَةِ وَصَلَةِ الرَّحِمِ وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالطَّهْوَرِ لِلصَّلَاةِ (همان: ۹۶)؛

بر دست‌ها واجب کرده است که آدمی با آنها آنچه را خداوند حرام کرده است انجام ندهد و آنچه را واجب کرده انجام دهد، و مقرر داشته است برای صدقه دادن و صلّه رحم و جهاد و پاکیزه کردن بدن برای نماز به کار افتند.

در ادامه حدیث، امام علیه السلام به تبیین مستندات قرآنی این مطلب می‌پردازند که چگونگی تجلی قرآن در روایت معصوم علیه السلام روشن می‌شود.

شروع حدیث در این بخش از روایت، بیانگر اموری است که خداوند بر عضو دست حرام کرده؛ از جمله قتل، زدن، غارت، دزدی، تجاوز و ظلم و مانند آن. و واجباتی که انجام آنها بر دست واجب شده است، مانند صدقه دادن و صلّه رحم و نیز طهارت داشتن برای نماز و درباره عضو پا نیز واجباتی که برای آن قرار داده است مانند حج و جهاد و به پا داشتن نماز و مانند آن.

۲-۱۳. وظایف ایمانی صورت

بخش دیگری از روایت به وظایف ایمانی چهره اشاره می‌کند که از جمله آن، سجده در هنگام نماز است.

وَفَرَضَ عَلَى الْوُجْهِ السُّجُودَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فِي مَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ، فَقَالَ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ازْكُوا وَاَسْجُدُوا وَاغْبُدُوا رَبَّكُمْ...﴾ (حج: ۷۷) فَهَذِهِ فَرِيضَةٌ جَامِعَةٌ عَلَى الْوُجْهِ وَالْيَدَيْنِ وَالرِّجْلَيْنِ، وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ آخَرَ: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ (جن: ۱۸) وَقَالَ فِيمَا فَرَضَ عَلَى الْجَوَارِحِ مِنَ الطُّهُورِ وَالصَّلَاةِ بِهَا وَذَلِكَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمَّا صَرَفَ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْكُعْبَةِ عَنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِّعَ إِيمَانَكُمْ...﴾ (بقره: ۱۴۳) فَسَمِيَ الصَّلَاةُ إِيمَانًا، فَمَنْ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ حَافِظًا لِجَوَارِحِهِ، مُوفِيًا كُلَّ جَارِحَةٍ مِنْ جَوَارِحِهِ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهَا، لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُسْتَكْمِلًا لِإِيمَانِهِ... (همان: ۹۷-۹۸):

یکی از واجبات صورت، نماز است. در هنگام سجده، هفت عضو از اعضای بدن برای خدا سجده می‌کنند.

در این بخش از روایت، امام علیه السلام اولین وظیفه ایمانی صورت را سجده ذکر می‌کنند و بر این اساس با استناد به آیات قرآن کریم، رکوع و سجود را فریضه‌ای جامع بر صورت و دو دست و دو پا می‌دانند. ایشان در ادامه با اشاره به برخی دیگر از آیات قرآن کریم و با استناد به آیاتی که درباره قبله و نماز است، به این نکته مهم اشاره می‌کنند که قرآن کریم در جایی، نماز را ایمان نامیده است؛ زیرا در نماز حقوق اعضا و جوارح انسان ادا می‌شود؛ چنان‌که تمامی اعضا و جوارح به هنگام نماز مشارکت دارند و وظیفه ایمانی خویش را انجام می‌دهند. بنا بر این کسی که با نماز، اندام‌های خود را از گناه حفظ کند و خداوند را با اندام‌های نگاه داشته شده از گناه ملاقات کند، در حالی که هر اندام آنچه را که خدای بزرگ بر او واجب کرده است، به انجام رسانیده باشد، چنین کسی با ایمان کامل خداوند را ملاقات خواهد کرد و در زمره بهشتیان خواهد بود. و هر که در بخشی از این وظایف خیانت ورزیده باشد، یا از فرمان خداوند متعال تخلفی و سرپیچی نماید، با ایمان ناقص با خداوند رو به رو خواهد شد.

گفتنی است نماز در صورتی موجب حفظ ایمان می‌شود که انسان از آنچه خداوند امر کرده، تعدی ننماید و در انجام تکالیفش کوتاهی نکند. اما کسی که معصیت خداوند را کرده و نسبت به نعمت خداوند کفران بورزد، حتی در صورتی که نماز بخواند، با ایمان ناقص خداوند را ملاقات می‌کند. برخلاف کسی که شکر نعمتی را که خداوند به او داده به جای آورد و به وظایف ایمانی هر

یک از اعضا و جوارح خویش از جمله صورت توجه داشته باشد و با ایمان کامل خداوند را ملاقات کند. که در این صورت حق نماز را به جای آورده است (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۲۳۷-۲۴۰).

۲-۱۴. زیادت ایمان

در بخش پایانی روایت، راوی از امام صادق علیه السلام درباره برتری ایمان و افزایش آن سؤال می‌کند و این که سرچشمه و سبب چنین افزایشی چیست؟ امام علیه السلام با اشاره به آیه قرآن کریم، به امکان افزایش ایمان در افراد اشاره می‌کنند. امکانی که موجب هدایت خاص آن‌ها توسط خداوند متعال و کسب مراتب و شایستگی در آن‌ها می‌شود:

قُلْتُ: قَدْ فَهَمْتُ نُقْصَانَ الْإِيمَانِ وَتَمَامَهُ، فَمِنْ أَيْنَ جَاءَتْ زِيَادَتُهُ؟ فَقَالَ: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا...﴾ (توبه: ۱۲۴)... وَلَوْ كَانَ كَلُّهُ وَاحِدًا، لَزِيَادَةَ فِيهِ وَلَا نُقْصَانَ، لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ فَضْلٌ عَلَى الْآخَرِ، وَلَا سَوْتِ النَّعْمِ فِيهِ، وَلَا سَتَوَى النَّاسِ وَبَطَلِ التَّفْضِيلِ (همان).

آنچه از حدیث امام صادق علیه السلام به دست می‌آید این است که ایمان بدون تجلی در اعضا و جوارح انسان، ناکارآمد است و سودی برای انسان نخواهد داشت؛ زیرا انسان پا به عرصه هستی نهاده تا بر اساس فرمان‌ها و دستورات خداوند، خویش را تربیت کند و با متجلی کردن ایمان قلبی خود در اعضا و جوارح، در مسیر عبودیت قرار گیرد و به عبد مطلوب خداوند تبدیل شود. از سویی ایمان از مراتبی برخوردار است و انسان موظف است در تحصیل بالاترین مراتب ایمان بکوشد زیرا به هر میزان، مرتبه ایمان در انسان تقویت و نهاده شده شود، به همان اندازه نسبت به وظایف خود و اوامر و نواهی الهی التزام بیشتری دارد و اعضا و جوارح خود را بهتر تربیت می‌نماید.

نتیجه‌گیری

اهل بیت علیهم السلام، ذریه و خاندان گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در کنار قرآن، یادگارهای جاویدان ایشان در میان امت هستند که از آن دو به تقلین تعبیر فرموده و تا هنگام قیامت و حضور در کنار حوض کوثر، از یکدیگر جدایی ناپذیرند.^۳

نکته قابل توجه در این نوشتار، این است که اهل بیت علیهم السلام به سبب برخورداری از مقام برتر علمی و دینی، در جایگاه هدایت و راهنمایی مردم قرار دارند و همه مسلمانان، به حکم وظیفه باید در اصول و فروع دین و سلوک اخلاقی، به ایشان اقتدا کنند و وظایف و مسئولیت‌های خود را از آنان فرا گیرند. بر این اساس اگر امام صادق علیه السلام به نصوص قرآنی فراوانی در خصوص ایمان اعضا و جوارح استناد می‌فرمایند، یکی از وجوه دلالت این امر، مبتنی بر اثبات مرجعیت دینی و علمی اهل بیت علیهم السلام به‌ویژه در رجوع به قرآن کریم است.

ضرورت تفسیر اهل بیت علیهم السلام، از رهگذر عبارت خود معصومان نیز درخور توجه است. چنان‌که امام رضا علیه السلام در حدیثی فرموده‌اند: «ائمہ علیهم السلام تعبیر کننده و تفسیرکننده قرآن هستند. اینان‌اند که گفتارشان، گفتار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا توضیح آن است» (ابن بابویه، ۱۳۷۸: ۱۲۲/۲).

امروزه بارویکردی جدید باید بکشیم گفتگوهای میان مذاهب را بر محور مرجعیت علمی اهل بیت علیهم السلام هدایت نماییم؛ زیرا از این راه، بدون توسل به مسائل تحریک کننده، می‌توانیم به نتایج ملموس‌تری دست یابیم.

کتابنامه

- قرآن کریم؛
- ابن بابویه، محمد بن علی. (۱۳۶۲ش). الخصال، تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، چاپ دوم؛
- _____ (۱۳۷۸). عیون أخبار الرضا علیه السلام، تصحیح و تحقیق مهدی لاجوردی، تهران: جهان؛
- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة. (۱۳۸۹ق). تحقیق عبدالسلام محمدهارون، مصر، شركة و مكتبة و مطبعة الحلبي؛
- انصاری، خواجه عبدالله. (۱۳۸۸). صد میدان، بررسی تصحیح متن و توضیحات: سهیلا موسوی، تهران، زوار؛
- جعفریان، رسول. (۱۳۷۱ش). مرجئه تاریخ و اندیشه، قم، نشر خرم؛
- خیاط، علی. (۱۳۹۲ش). تجلی قرآن در نیایش معصومان، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی؛
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن، صفوان عدنان داودی، بیروت دمشق: نشر دارالقلم الدارالشامیة، چاپ اول؛
- راستگو، سید محمد. (۱۳۷۶ش). تجلی قرآن و حدیث در شعر فارسی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی (سمت)؛
- شیخ حر عاملی، محمد بن حسن. (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعه، قم: موسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول؛
- صادقی تهرانی، محمد. (۱۳۶۵ش). الفرقان فی تفسیرالقران بالقران، قم: انتشارات فرهنگ اسلامی، چاپ دوم؛
- طباطبایی، سید محمد حسین. (۱۴۱۷ق). المیزان فی تفسیرالقران، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه قم، چاپ پنجم؛
- طباطبایی نجفی، سید مرتضی. (۱۴۱۲ق). رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، مقدمه و شرح سید محمد حسین حسینی طهرانی، مشهد: انتشارات علامه طباطبایی؛
- عبدالباقی، محمد فواد. (۱۳۸۳ش). المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، قم: نوید اسلام، چاپ نهم؛



- فراهیدی، خلیل بن أحمد. (۱۴۰۹ق). کتاب العین، قم: نشر هجرت، چاپ دوم؛
- کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۲۹ق). الکافی (ط-الحديث)، محقق دار الحديث، قم: دارالحديث، چاپ اول؛
- مجلسی، محمدباقر بن محمد تقی. (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول، سید هاشم رسول محلاتی، تهران: دارالکتاب الاسلامیة، چاپ دوم؛
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد. (۱۳۸۲ق). شرح کافی الاصول والروضه، ابوالحسن شعرانی، تهران: المکتبة الاسلامیة، چاپ اول؛
- مصباح یزدی، محمد تقی. (۱۳۹۲ش). آیین پرواز، تلخیص: جواد محدثی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ هفتم؛
- مغنیه، محمدجواد. (۱۴۲۴ق). الکاشف، تهران: دارالکتاب الاسلامیة، چاپ اول؛
- مصطفوی، حسن. (۱۴۳۰ق). التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت-قاهره-لندن: دارالکتب العلمیة-مركز نشر آثار علامه مصطفوی، چاپ سوم؛
- نوری، حسین بن محمد تقی. (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول.

پی‌نوشت‌ها

۱. مرجئه نام فرقه‌ای است که در پایان نیمه اول قرن نخست هجری پدید آمد. کلمه «مرجئه» از «ارجاء» به معنی تاخیر افکندن می‌آید؛ به این معنا که آنان کسی را که گناه کبیره مرتکب شده باشد، مخلد در آتش نمی‌دانستند، بلکه کار او را به خدا واگذار می‌کردند و به همین دلیل مرجئه نام گرفتند. در پی رویدادهای سیاسی این قرن و اختلافات میان حضرت علی علیه السلام و معاویه، کسانی ادعا کردند که حقیقت بر آنان مشتبه شده است. پس در خانه نشستند و درباره امور جامعه قضاوت نکردند. اینان می‌گفتند، ما از عقیده باطنی کسی خبر نداریم و نمی‌دانیم چه کسی در دل، مسلمان و مؤمن است و چه کس، کافر و فاسق؛ زیرا همگی به ظاهر، مسلمان‌اند. پس سزاوار است ثواب و عقاب آنان را تا قیامت به تأخیر اندازیم تا خدا درباره آنان داوری کند. بدین سان، مرجئه در این دنیا به ثواب یا گناه مسلمانان حکم نمی‌کنند و تنها ایمان را برای مسلمانان کافی می‌دانند. آنان معتقد بودند ایمان بر گفتار زبانی، و گفتار زبانی بر عمل مقدم است و کسی که عملی نداشته باشد، اما ایمان داشته باشد رستگار خواهد بود. بنابراین مهم‌ترین ویژگی اعتقادی مرجئه، جدا کردن حوزه ایمان از عمل است. اما درباره ماهیت ایمان، اختلاف‌هایی بین آنان وجود دارد (برای آشنایی بیشتر با اعتقادات این فرقه نک. جعفریان، ۱۳۷۱).

۲. این نوع از اثرپذیری کلام از قرآن را می‌توان بر سه‌گونه تقسیم نمود: ۱- تصریح؛ ۲- اقتباس (تضمین)؛ ۳- تلمیح (اشاره). نوع دیگر تأثیرپذیری روایات از قرآن کریم، اثرپذیری پنهان یا غیرمستقیم یا به عبارت دیگر محتوایی می‌باشد که این نوع، قسمت عمده تأثیر قرآن بر اندیشه معصومین علیهم السلام را در روایات تشکیل می‌دهد. تأثیرپذیری غیرمستقیم (پنهان) یا محتوایی به این معنا است که معصومین علیهم السلام، که قرآن ناطق بودند و بیش از دیگران به معارف قرآنی آشنا هستند، با بهره از آموزه‌های قرآن کریم، به توضیح و تبیین آموزه‌های الهی و تعلیم و تربیت انسان‌ها در بستر روایات می‌پردازند بدون این‌که در متن روایات به این بهره‌گیری تصریح شده باشد (خیاط، ۱۳۹۲: ۵۴).

۳. حدیث ثقلین، حدیثی بسیار متواتر در منابع فریقین است.

